



# آموزش اسلام و

## اشاره:

برای دین پژوهان یافتن زبان مشترک بین ادیان و مذاهب مختلف رسالتی مهم تلقی می‌شود، آنها تلاش می‌کنند با مطالعه عمیق دیدگاه‌های موجود در هر مکتب و نحله دینی، نقاط اشتراک بین مذاهب گوناگون بازیافته و ضمن استفاده از الفاظ مشابه در آنها، به تبیین نقاط مشترک و مفاهیم کلیدی هر کدام از آنها پردازند.

در این راستا، دکتر ساجیکا مورانا اسلام شناس و دین پژوه شهر دانشگاه ایالتی نیویورک، کوشیده است تا نسبت به برقراری پل ارتباط بین مفاهیم دینی مذاهب خاور دور و اسلام توفیق یابد.

' تلاش وی مبتنی بر آن بوده است که مذاهب خاور دور و مخاطبان بیگانه با دین اسلام را به یک هم‌اندیشی هدفمند پیراگرد مباحث دینی دعوت نماید. کنکاش فراوان وی در یافتن محورهای مشترک بین ادیان مشرق زمین، سبب تلطیف فضای موجود بین ادیان خاور دور و اسلام شده است.

چاپ مقاله حاضر به منظور معرفی تلاش‌های محققانه دین پژوهانی است که جهت تبیین دین مبین اسلام به برقراری ارتباط مستقیم بین ادیان مختلف، اندیشیده‌اند.

بیشتر آمریکایی می‌باشند و اغلب اینها هم آمریکایی‌های سفید پوست - که برای چندین نسل در آمریکا بوده‌اند - اما تعدادی سیاهان آمریکایی و دانشجویان اسپانیایی و همچنین تعداد زیادی از دانشجویان از سراسر جهان شامل چین، کره، ژاپن، هند نیز در کلاس‌های من حضور دارند. حدود یک سوم دانشجویان از جمله کسانی هستند که به آمریکا مهاجرت کرده‌اند و یا فرزندان مهاجر کنندگان می‌باشند. در هر ترم خاطرات بسیار جالبی برای من با دانشجویان رقم می‌خورد. عکس العمل دانشجویان در مورد ادیانی که من تدریس می‌کنم بسیار جالب است و به نظر من این واکنش‌ها بیانگر مسایل اساسی است که جهان اسلام اکنون با آن مواجه است یا در آینده با آن مواجه می‌شود. این مشکلات مربوط به مسئله‌ای است که با عنوان «روابط عمومی» «Public Relaim» شناخته می‌شود. تجربیات من در بردارنده روش‌های بکار نرفته و مشکلات متعددی است که در مقابله با این روشها مطرح می‌شوند.

موضوع دیگر این است که به نظر من، تجربیات تدریس در دانشکده استونی بروک، نشان می‌دهد که اسلام در آینده با چه مشکلاتی روبرو خواهد شد، بعبارت دیگر اگر «آموزش و تعلم اسلامی» در میان مسلمانان نباشد، در آینده چیزی به نام فرهنگ و تمدن اسلامی وجود نخواهد داشت. بدیهی است که

همانطور که بعضی از شما می‌دانید من چند سال در ایران به مطالعه ادبیات فارسی، علوم اسلامی، اصول فقه، صوفیسم و فلسفه اسلامی پرداخته‌ام. دوره دکتری تخصصی را از دانشگاه تهران با ارائه پایان‌نامه‌ای مربوط به نقش زنان در «هفت پیکر» نظامی، به پایان رسانده‌ام و بعد از آن به مطالعه فقه و اصول در دانشکده الهیات مشغول شدم. زمانی که در سال ۱۹۷۹ تصمیم به ترک ایران گرفتم، کارم را برای دکتری در دانشکده الهیات بر روی مقایسه قانون خانوادگی دین اسلام با آموزش خانوادگی دین کنفوسیوس شروع کرده بودم.

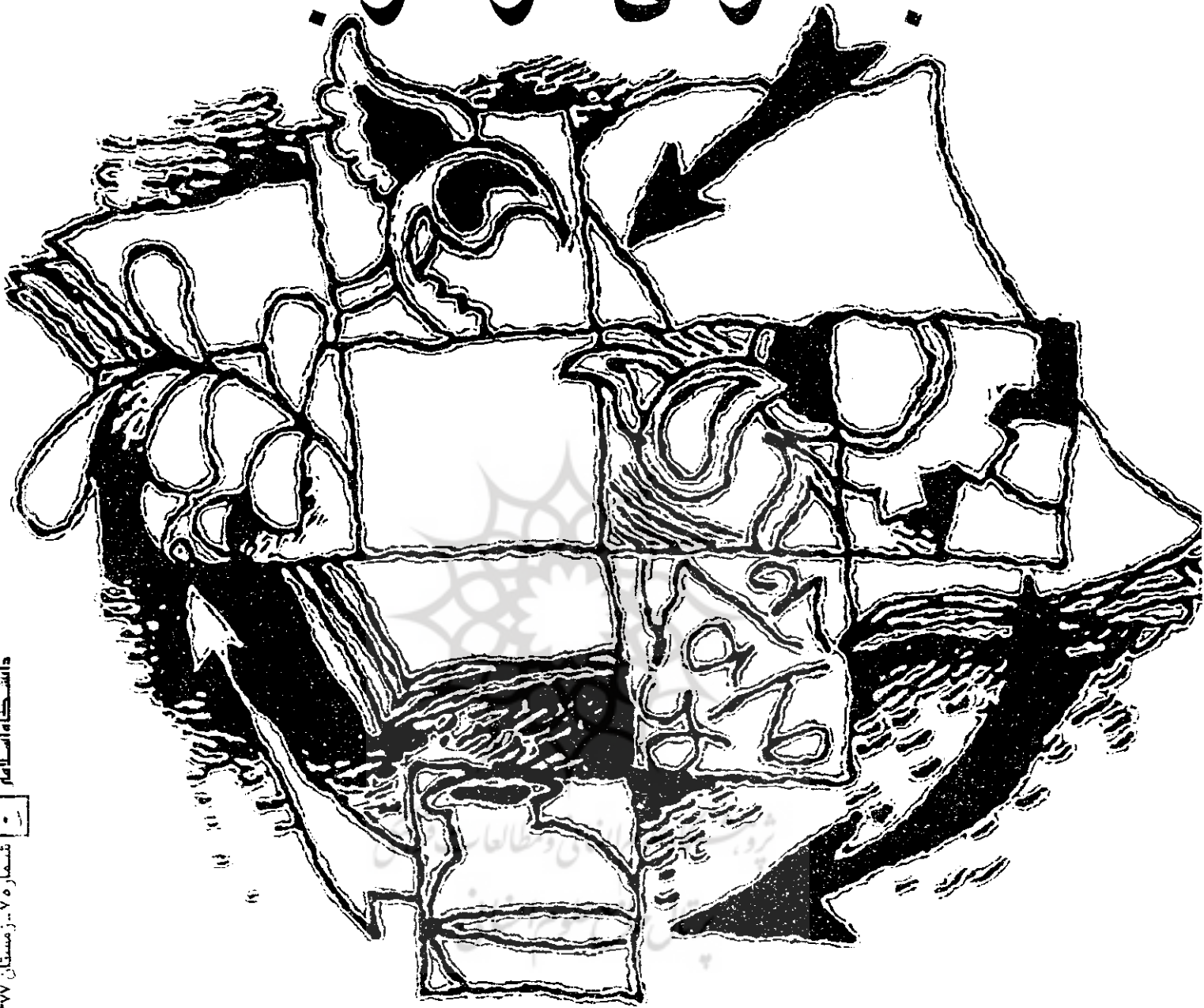
بعد از رفتن به ایالات متحده، شروع به تدریس دروس مذهبی در یکی از قسمت‌های دانشکده بزرگ ایالتی نیویورک در استونی بروک (Stony Brook) کردم. در آنجا به تدریس درسهای ابتدایی و عالی اسلام و همچنین سایر ادیان شرقی از قبیل کنفوسیوس، تائوایسم، کنفوسیوس جدید، بودیسم و نیز آموزش دوره‌ای به نام «روحیه زنان در مذاهب جهان» پرداختم. این دوره اخیر به یک نوع مطالعه مقایسه‌ای در مورد فرضیه‌های روانشناسی و جهان‌شناسی که در سنن چینی شینتائیسیم (Shintaism)، بودیسم و اسلام قرار دارد پرداخته است.

دانشجویان من، ترکیبی از چندین ملیت هستند اگر چه

# مذاهب شرقی در غرب

ساجیکا مورانا\*\*

ترجمه: ادریس شفیع



خاور دور را درس می‌دهم، بسیار راحت این کار را انجام داده و با آرامش خاطر به سؤالات دانشجویان پاسخ می‌دهم. دانشجویان؛ ادیان تائو و بودا را دوست دارند و آنچه را که درباره این ادیان می‌خوانند، بدون هیچ برداشت غلطی قبول می‌کنند؛ آنها یک نوع دید سنتی یا متعصبانه در مورد افکار و

نوع آموزشی که در کشورهای غربی ارایه می‌شود با آنچه که در کشورهای اسلامی وجود دارد متفاوت است. با این وجود روشهای سنتی و قدیمی رو به نابودی هستند و سبک جدید غربی جایگزین می‌گردد. تجربیات من شامل مباحثی است که نشان می‌دهد در آینده چه اتفاقی در کشورهای اسلامی روی خواهد داد و این تجربیات، نشانگر نوع عملکرد سیستم‌های آموزشی جدید و نوع برداشت این سبک‌ها در مورد اسلام می‌باشد.

\* - این مقاله برگرفته از کتاب مجموعه مقالات اولین کنفرانس بین المللی فرهنگ تمدن

اسلامی، مرکز مطالعات تحقیقات بین المللی، سال ۱۳۷۷.

\*\* - پرفسور ساجیکا مورانا، استاد دانشگاه ایالتی نیویورک

زمانی که اسلام را تدریس می‌کنم، در مورد نظراتم باید بسیار هوشیار و با دقت باشم. برعکس موقعی که ادیان و مذاهب



اوایل فکر می‌کنند که اسلام دین جالب توجهی نیست.

دوم اینکه، آنها تصور می‌کنند من با برداشت منفی از اسلام صحبت خواهم کرد و همانطور که اکثراً فکر می‌کنند - و آنها نیز چنین فکری دارند - زنان مسلمان زنانی هستند که با آنها با بیشترین خشونت در روی کره زمین برخورد می‌شود. من به سرعت فرا گرفتم که چگونه این شرایط را کنترل کنم. اولین کاری که کردم این بود که تدریس اسلام را به نیمه دوم ترم واگذار کردم، با این هدف که آنها در اول ترم در مورد اسلام اصلاً فکر نکنند. دوم اینکه، من درس را با تحقیق در مورد عقاید چینی‌ها پیرامون جهان و جهانیان شروع کردم. اکثر دانشجویان، مذاهب کنفوسیوس و تائو را می‌شناسند و بطور کلی دانشجویان در آمریکا درک نسبتاً خوبی نسبت به مذاهب و ادیان خاور دور دارند. آنها با بعضی از جنبه‌های آن مثل غذای چینی و هنرهای رزمی در فیلم‌های کنگ‌فو آشنایی دارند. افکار و الفاظ مربوط به ادیان چینی برای افرادی که دارای زمینه غربی هستند، به صورت غیر مذهبی تداعی می‌شود. در این افکار و الفاظ، سخنان اندکی در مورد خدا وجود دارد و بیشتر مطالب، پیرامون طبیعت و پدیده‌های طبیعی است. اخلاق، یکی از مباحث اصلی به شمار می‌رود اما این اصول با مباحث مربوط به آخرت همراه نیستند، برخلاف آنچه در اسلام و مسیحیت بکار رفته و آنرا برای بسیاری از مردم ناخوشایند جلوه داده است.

موضوعی که من در مورد اصول ادیان چینی انتخاب کردم موضوعی با نام (yin yang) بود. تقریباً اغلب دانشجویان با این لغت آشنا بودند و یا حداقل الگوی آنرا دیده بودند. دانشجویان به سرعت در می‌یافتند که «عقیده یانگ» به آن سادگی نیست در ابتدا فکر می‌کردند. ما تقریباً مدت زیادی را به مطالعه این سبک چینی پرداختیم که مربوط به ۶۴ الگوی اساسی برای تغییر در رفتار و کردار است و از اصول یانگ به شمار می‌رود و یا اینکه به ۶۴ الگوی اساسی که در طبیعت یا در جامعه و روان انسان وجود دارد مربوط می‌گردد. این الگوها نشان دهنده راههای اساسی‌ای است که مسائل مربوط به کل دنیا را مورد بحث قرار می‌دهند. برای مسلمانان که آشنایی بسیار کمی با افکار چینی دارند، آشکارترین موضوع آن است که ۶۴ الگوی اساسی از فلسفه «ای چینگ» (Iching) را با ۹۹ اسم خداوند که در اسلام وجود دارد مقایسه کنند.

این اسامی که حدود هزاران کتاب به زبانهای اسلامی پیرامون آن نوشته شده، نشان دهنده راههایی است که به سبب آنها، خدا با مخلوقاتش در ارتباط است. بعد از یک ماه مطالعه

عملکرد مردم خاور دور ندارند. برعکس دیگر مذاهب شرقی، تقریباً تمام دانشجویان - حتی بسیاری از آمریکایی‌ها که از پدر و مادر مسلمان زاده شده‌اند - نسبت به اسلام یک نوع نگرش تعصب آمیزی دارند. به عنوان نمونه، یکی از دانشجویان که در درس اسلام را با من گرفته بود به من گفت: «دلیل این که درس اسلام را انتخاب کردم این است که می‌خواهم بدانم که چگونه و چرا باید از مسلمانان متفر باشم؟» او شک نداشت که تنفر از اسلام، طرز فکر درستی است و می‌دانست که با گرفتن این درس، بهتر می‌تواند از اسلام بیزار باشد! گاهی اوقات بعضی از دانشجویان که درس مذاهب خاور دور را با من گرفته‌اند به دفترم می‌آیند و کتابهای عجیبی به زبانهای فارسی و عربی بر روی قفسه‌های کتابخانه می‌بینند. آنها می‌دانند که این کتابها چینی یا ژاپنی نیستند، موقعی که از من می‌پرسند این کتابها چیستند؟ در پاسخ به آنها می‌گویم اینها کتابهایی در مورد اسلام هستند، بسیار شگفت زده می‌شوند. به استثنای تعداد کمی، اکثر آنان با رفتارهای عجیب می‌پرسند: شما که مذاهب بسیار جالب خاور دور را درس می‌دهید، چگونه می‌توانید مذهب وحشتناکی به نام اسلام را تدریس کنید؟ آیا احساس بدی ندارید؟ معمولاً اکثر دانشجویانی که این حرفها را می‌زنند، ترم بعد همین درس را با من دارند. آنها بعداً می‌فهمند که اسلام آن چنان که آنها فکر می‌کردند نیست. بعد از گرفتن این درس، دیگر دانشجویان از اینکه من علاوه بر مذاهب خاور دور، اسلام را نیز تدریس می‌کنم متعجب نخواهند شد. آنها در می‌یابند (البته اگر قبلاً نفهمیده باشند) که اسلام دینی عالی است. بنابراین، از این زمان به بعد در مورد اسلام به صورت طبیعی و عادی فکر می‌کنند و تدریس اسلام را از طرف من امری عادی تصور می‌کنند. درسی که دانشجویان نسبت به آن یک تعصب خاص دارند درس «روحیه زنان در مذاهب دنیا» است. در این دوره، آنها با دو مشکل خاص روبرو هستند که باید بر آن غلبه کنند:

اول اینکه، بیشتر دانشجویانی که این درس را می‌گیرند جذب لغت «زن» در عنوان این درس می‌شوند و فکر می‌کنند که من در مورد موضوع زنان صحبت خواهم کرد. این عقیده تا حدی درست است ولی قبل از بحث پیرامون مسئله زنان، موضوعات بسیار جالب دیگری نیز در مذاهب دنیا وجود دارد. در هر حال بسیاری از دانشجویان وقتی می‌بینند ما در مورد اسلام صحبت می‌کنیم، بسیار شگفت زده می‌شوند، زیرا آنها در

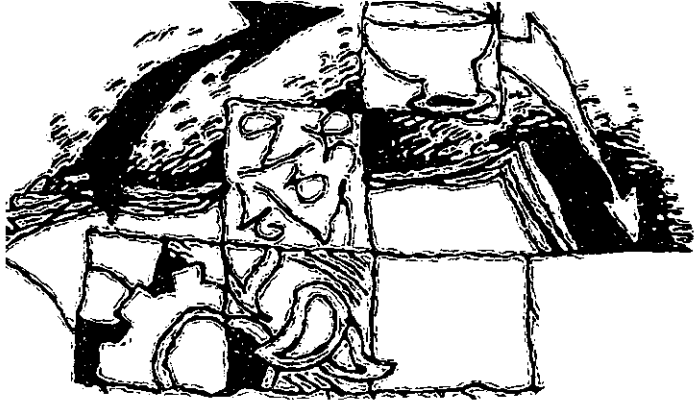
بر روی فلسفه آی چینگ (Iching)، دانشجویان خویم به یک درک اساسی نسبت به اصول جهانی تائو رسیده‌اند، آنها تائورا می‌شناسند که واحد است و خود را از طریق یانگ (yin/yang) به صورت دوگانه‌ای نشان می‌دهد و این دو نیز با نام‌های دیگری چون آسمان و زمین شناخته می‌شوند و خود را از طریق ۶۴ الگوی اساسی نشان می‌دهند که این الگوها به نوبه خود کلیه چیزها را در جهان بوجود می‌آورند. این سیستم، کاملاً پیچیده و جذاب است و دانشجویانی که حس خوبی نسبت به آن دارند، جذب آن می‌شوند. قابل توجه است که yin در حالت دوگانگی، نقش ماده و yang در این حالت، نقش مذکر و فعال را دارد که از تائو به وجود آمده‌اند.

خلاصه اینکه، رسوم و آداب چینی که خود از طریق زبان اصلی قابل توضیح است، این دیدگاه را فراهم می‌آورد که به هر «اصل»، با دیده شکوه و عظمت بنگریم، این زبان، معادل‌های مذهبی کمی در زبان‌های عربی دارد. البته، این امر از جهتی مفید است، زیرا اغلب دانشجویان یا با عموم مذاهب مخالفند و یا اینکه در افکار خود، نسبت به این عقیده که فقط یک مذهب مورد قبول است، تعصب دارند و در این حالت، وقتی که زبان مذهبی به کار گرفته شود، به هیچیک از دانشجویان توهین نمی‌شود.

مدت زمانی که من مشغول تحقیق بر روی مذاهبی بودم که زبانی خاص داشتند، اطلاعات فراوانی کسب کردم. البته، فهم زبان مذهبی بودا مشکل است، زیرا این مکتب در مورد موضوع خدا سکوت کرده است، اما نحله‌های اصلی افکار در مورد جهان و نقش انسان در جهان، با لغات چینی به راحتی قابل فهم است و اسلام نیز می‌تواند به راحتی با لغات چینی توصیف شود. من در طول چندین سال گذشته از عکس‌العملی که دانشجویان نسبت به این روش تدریس نشان داده‌اند بسیار خوشحالم. من دریافتم موقعی که از این روش استفاده می‌شود، تعصب دانشجویان در مورد اسلام، آرام آرام از بین می‌رود. بدست آوردن تجارب و انجام تحقیقات وسیع چندین ساله، مرا بر آن داشت که کتابی در مورد بکارگیری این روش تدریس بنویسم. در سال ۱۹۹۲ کتابی با عنوان The tao of Islam، در مورد انواع رفتار در اسلام در دانشکده ایالتی نیویورک منتشر کردم، هدف من در این کتاب نشان دادن این مطلب است که افکار اسلامی در خصوص خدا، جهان و روح آدمی، دارای یک هماهنگی با افکار چینی در مورد همین موضوعات است. در افکار چینی، «تائو» که واحد است و به اصطلاح خداست، خود را به صورت دوگانه‌ای با عنوان (yin/yang) می‌نمایاند. در

افکار اسلامی نیز توحید، مسئله اصلی است، اما بیشتر افکار اسلامی بعد از این به صورت دوگانه‌ای مطرح می‌شوند؛ شما باید در مورد موضوعات و مسائل بسیار زیاد و مرتبط با موضوع اصلی فکر کنید، مثل: دنیا و آخرت، زحمت و عذاب که اگر اینها را در نظر بگیریم و رابطه خدا و دنیا را مورد بررسی قرار دهیم، در مورد «دو چیز» فکر کرده‌ایم که همان مسئله دوگانگی است. قرآن و سنن اسلامی پر از این نمونه‌ها همچون رحمت و عذاب است که نقش مهمی را در افکار اسلامی ایفا می‌کنند. برای نمونه، خداوند آگاه بر همه دیده‌ها و نادیده‌هاست؛ او زمین و آسمان را خلق کرده و آدم را با دو دست بوجود آورده است؛ او هر چیزی را به صورت جفت آفریده است؛ اولین چیزی که خلق کرده است قلم بود، ولی قلم نمی‌تواند بدون وسیله‌ای که بر روی آن بنویسیم معنی دار باشد. می‌توان تعداد بسیار زیادی از این نمونه جفت‌ها را در سنن اسلامی یافت. عالمان مسلمان از این موارد برای توضیح توحید، نهایت استفاده را می‌برند. در مذاهب چینی هم این دوگانگی کاملاً مشهود است. به نظر من، محققان به تشابه فکری اسلام و مذاهب چینی توجه کمی داشته‌اند. البته قصد ندارم یک نوع رابطه تاریخی میان مذاهب چینی و اسلام ارایه دهم، چون فکر نمی‌کنم که چنین چیزی وجود داشته باشد.

تقریباً فکر این دوگانگی به صورت طبیعی به ذهن انسان می‌آید و اینها در دنیا و حتی در ضمیر خودمان وجود دارد. بعد از اتمام نخستین کتابم، موضوع جدیدی را انتخاب کردم که احتمالاً سالهای زیادی برای تکمیل آن لازم است. در کتاب اول، به افکار اسلامی که از طریق واحد و دوگانگی توضیح داده می‌شد پرداختم. تائو و اصول yin/yang در این رابطه راهنمای من بودند. در پروژه جدیدم می‌خواهم با بکارگیری افکار اسلامی به توضیح و بررسی افکار چینی بپردازم. مطمئن نیستم که چگونه این کار را انجام دهم ولی به هر حال تا کنون متون زیادی را از منابع اسلامی و سنن چینی جمع آوری کرده و روش مشابهی را در رابطه با این موضوعات جالب مذهبی در پیش گرفته‌ام. هدف از پروژه قبلی و این پروژه جدید این است که پلی بین اسلام و مذاهب خاور دور ایجاد کنم. مردم باید بدانند که تشابهات فکری و همچنین تشابه زیادی در موضوعاتی چون متافیزیک، جهان‌شناسی، روانشناسی و اصول و ساختار اجتماعی، بین این دو وجود دارد. اکنون نیاز آن است تا مسلمانان بدانند که باید ارتباط عمیق‌تری با ملت‌های خاور دور ایجاد کنند. اگرچه این امر که جهان به سوی افزایش بی‌ثباتی پیش می‌رود بر همه آشکار است، اما محققان زیادی،



وجود دوره‌ای که کشورهای خاور دور دارای اقتصاد برجسته و قدرت سیاسی قوی باشند را پیش بینی می‌کنند. ادیان و مذاهب اصلی آن کشورها شامل کنفوسیوس، بودا و اسلام است که اگر هندو را نیز به آن گروه وارد کنیم، مذهب هندو را نیز شامل می‌شود که با بودا دارای رابطه‌ای نزدیک است و در عین حال نقش مهمی را بر عهده دارد.

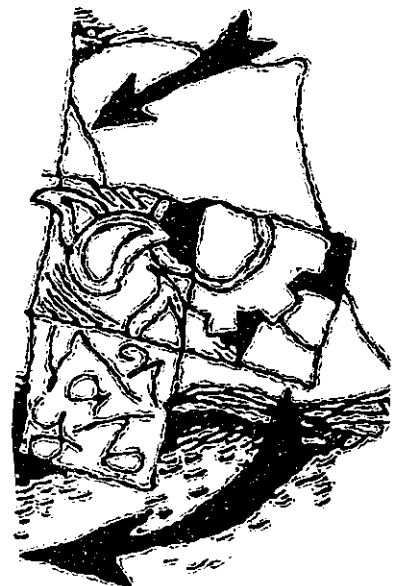
بر همه آشکار است که پیروان این ادیان، باید بهتر همدیگر را بشناسند. اگر چه سنن دینی در بیشتر کشورها همچون گذشته نقش چندان مهمی را در زندگی روزمره بشر برعهده ندارند، ولی مردم به راحتی نمی‌توانند از دیدگاهها و افکار سنتی دنیا جدا شوند و اگر هم آنها از این افکار جدا شوند، راهی وجود ندارد که نشان دهنده شیوه جدید و قابل فهم و درک برای همه باشد. برای مثال، ناسیونالیسم که یک پدیده خاص تولید افکار مدرن است، در عین حال یکی از مخرب‌ترین نیروها در جهان معاصر به شمار می‌رود. مسلمانانی که با آداب و سنن خاور دور آشنا نیستند، ممکن است چنین تصور کنند که تشابه کمی بین اسلام و کنفوسیوس و یا اسلام و مکتب تائو وجود دارد. با این وجود مدارک تاریخی متعدد توسط چینی‌ها بدست آمده که وجود تشابهات زیادی بین این دو نحله را نشان می‌دهند. این حقیقت که میلیونها چینی مسلمان وجود دارند که برای قرن‌ها در کنار دیگر ادیان چینی زندگی کرده‌اند، نشان دهنده این تشابه است. ادبیات اسلامی در چین دارای تشابهات زیادی با دیدگاههای چینی‌ها در مورد دنیا و جهان است، بدون آن که نشان و جایگاه اسلامی خود را از دست بدهد. تجربه شخصی من نشان داده است که یافتن این تشابهات در اصول اساسی چون متافیزیک، خداشناسی، جهان‌شناسی، روانشناسی و آموزش اجتماعی که در متن این ادیان وجود دارد، کار مشکلی نیست، ولی پیدا کردن رابطه بین اسلام و بودیسم مشکل‌تر است به نحوی که اگر این دو با روش و دیدگاه ادبی با یکدیگر مقایسه کنیم کار اشتباهی است. ما زمانی می‌توانیم دو چیز را از جهت اندازه و ارزش با هم مقایسه کنیم که دارای یک وجه مشترک باشند، بنابراین می‌توانیم جمعیت مسلمانان را با جمعیت دیگر کشورها که دارای مکتب بودا هستند مقایسه کنیم، زیرا هر دو یک مقوله هستند، اما اینکه دیدگاههای این دو دین را با هم مقایسه کنیم، کار دشواری است، مگر اینکه دیدگاه‌هایی را در نظر بگیریم که در هر دو سطح وجود دارند. هر دینی حداقل دو بُعد دارد: در فرهنگ اسلامی اولین بعد را شریعت و دومین بعد را طریقت و یا (Spirituality) و مخصوصاً در ایران، «عرفان» می‌نامند. در مقایسه

این دو دین باید دو بُعد فوق مورد بررسی قرار گرفته و مشخص شوند و آنگاه با یکدیگر ترکیب گردند. بنابراین، قوانین اسلام با اصول کنفوسیوس قابل مقایسه هستند، زیرا هر دو مکتب بر پایه ایجاد هماهنگی در جامعه بنیان نهاده شده‌اند.

اصول کنفوسیوس زیربنای جامعه ژاپنی است. برای مثال، در فرهنگ ژاپن رفتار و برخورد اعضای خانواده با یکدیگر و یا با امپراتور و دوستان و معلمان تعریف شده است. مکتب بودا هم یک مکتب مهم در ژاپن است و مردم معمولاً تناقضی نمی‌بینند که در یک زمان هم پیرو مکتب کنفوسیوس باشند و هم پیرو بودا. مکتب تائو بیشتر با تربیت روح و ارتقاء آن مربوط می‌شود، بنابراین در جامعه ژاپنی به طور خاص و در جوامع خاور دور به طور عام، بودیسم مشابه نقشی که عرفان در جوامع اسلامی بر عهده دارد ایفا می‌کند، در حالی که کنفوسیوس نقشی مشابه شریعت را بر عهده دارد. همچنین، مکتب تائو در خیلی جهات مشابه مکتب بوداست. این دین، بیشتر در مورد بازداشتن روح بشر از علایق دنیوی است. بنابراین، مردم لزوماً تناقضی بین اینکه در یک زمان هم پیرو مکتب کنفوسیوس و هم پیرو تائو باشند نمی‌بینند. موارد زیادی را شنیده‌ام که چینی‌های مسلمانی که به شریعت اهمیت می‌داده‌اند، به جای عرفان به تمرین اصول تائو پرداخته‌اند. در آموزش اسلام، توحید مرکزیت اساسی دارد. توحید به ما می‌آموزد که هر چیزی از جانب خدا می‌آید و به سوی او باز می‌گردد. هنگامی که ما مفهوم توحید را فهمیدیم، آنگاه می‌توانیم مفهوم دنیا، انسان و شریعت را دریابیم. به عبارت دیگر جهان‌شناسی، روانشناسی و آموزش اجتماعی اسلام، ریشه در توحید دارند. در مذاهب خاور دور نیز، وضعیت به همین منوال است. همه چیز بر حول محور تائو قرار دارد که اصل و پایان هر چیز است. پیامبر بزرگ مکتب تائو، لائوتسو (Lao - Tzu) می‌گوید: «تائو یک چیز را به وجود آورد و آن یکی، دورا و آن دو، سه را و از آن سه، همه چیز بوجود آمد». برای فهم همه چیزهایی که جهان را ایجاد کرده‌اند، اول باید اصل آنها را دریابیم که اصل همه چیز در این دین، تائو است. موقعی که مفهوم تائو را فهمیدیم، می‌توانیم مفهوم خودمان را دریابیم.

بینش اسلامی از بینشی گرفته شده است که تفاوت بین حق و غیر حق (باطل)، مطلق و نسبیّت را کاملاً نشان می‌دهد. با این تفاوت، تمایز بین حق و باطل، به جهانی از سیاه و سفید (نمایندۀ بد و خوب) منجر نمی‌شود بلکه به صورت طیفی وسیع جلوه می‌کند و نشان دهنده درجاتی بین این دو، یعنی بین سیاه و سفید (مثلاً خاکستری) است که قابل تغییر به صورت تیره‌ترین و روشن‌ترین خواهد بود. البته سفید خالص که همان هستی مطلق است، خارج از این میزان می‌باشد. جهان بینی اسلامی نشان دهنده یک نوع ارزیابی عالمانه از هستی است که هر چیز را به خدای واحد مربوط می‌داند که در اسلام با نام توحید شناخته می‌شود. این نوع جهان بینی به صورت سیستماتیک نیست، زیرا نویسندگان مسلمان و آگاه به علوم مختلف، اغلب دیدگاه‌های خود را بر حسب کیفیت آن نظریه تغییر می‌دهند. بنابراین، جهان بینی اسلامی پایان نداشته و دارای تنوع وسیعی است. در توحید، رابطه‌ها، همه اساسی هستند، زیرا آنها همه به صورت حد وسط یعنی خاکستری می‌باشند. در این نمونه، همه چیز با هم در ارتباطند، چه حد بالا و چه پایین، چه سیاه و چه سفید، ولی هر چه دقیق‌تر به این رابطه‌ها نگاه کنیم بیشتر به وجود این حد وسط یعنی خاکستری آگاه می‌شویم. در این صورت، حد غلیظ، نقش برجسته‌ای را ایفا می‌کند و مسلمانان، دنیا را «دنیایی» نمی‌بینند، زیرا تفاوتی در بین نیست و حقیقت به وسیله حق مطلق شناخته می‌شود؛ حقیقت مطلق (سفید خالص) که در بیرون از این طیف قرار دارد و آن، حقیقت الهی است.

در این جهان بینی، همه رنگها از یک جا منشاء می‌گیرند که رنگ مطلق است و همه از آن مشتق شده‌اند. به محض اینکه ما رابطه بین دو چیز را نگاه کنیم، بر ما آشکار می‌شود که یک رنگ با غلظت زیاد و یک رنگ با غلظت کم به چشم می‌خورد، یکی از آنها yin و دیگری yang است. خدا دنیا را به صورت جفت جفت خلق کرده است، زیرا وجود بدون تمایز، قابل درک نیست. خدا «وجود مطلق» و جهان، «موجود محدود» است. شبیه اینکه، خدا بسان خورشید و جهان مانند اشعه‌های آن که از خورشید آمده‌اند. به طور خلاصه اینکه، این نوع تفاوت کیفیت‌ها و چگونگی غلظت‌ها را می‌توان با مکتب yin/ yang نیز توضیح داد.



بینش اسلامی همه کیفیت‌ها را به خدامربوط می‌سازد، با این نگرش جهان، آسمان، زمین، مذکر و مؤنث و همه چیز قابل بررسی و تجربه‌اند و این بررسی، نشان دهنده حالت حقیقت است. بیش از آن که در فرهنگ اسلامی، دانش و آگاهی در مورد حق و حقیقت، هدف زندگی بشر باشد، از طریق شناخت حقیقت مطلق و عمل بر طبق آن، مردم می‌توانند رابطه‌ها را دریابند و قدم در فراراه نسبیّت بگذارند. این رابطه‌ها را سعادت و یا بهشت، نزدیکی به خدا و یا توحید می‌نامند.

در بسیاری از نگرش‌های این مذاهب، سلسله مراتب به صورتی بد تعریف می‌شوند. من به این مسئله از جنبه دیگری نگریسته‌ام: سلسله مراتب، بد نیست، به خاطر اینکه از حقیقت منشاء می‌گیرد. بسیاری از افرادی که یک نوع سلسله مراتب را در رسیدن به حق رد می‌کنند، در پی پذیرفتن نوع دیگری از سلسله مراتب هستند که بیشتر دوست دارند. باید بدانیم که سلسله مراتب، نشان دهنده عبادات نیز هستند.

آنهایی که سلسله مراتب را رد می‌کنند کور نیستند، اما آنها باید عبادت داشته باشند. قبل از اینکه از مسئله سلسله مراتب رسیدن به خدا رد بشوم، ترجیح می‌دهم که این مسئله را با استفاده از سبک کنفوسیوس روشن کنم و این کار را از طریق توضیح و اصلاح کلمه «سلسله مراتب» انجام می‌دهم.

سلسله مراتب در اسلام نیز وجود دارد. نمونه اسلامی آن، «شهادت» است. این کلمه نشان دهنده این است که هیچ حقیقتی غیر از حقیقت مطلق وجود ندارد. خدا حقیقت است و جهان، حقیقت نیست، زیرا جهان خود نشان دهنده میزانی از سیاه‌ها تا سفید‌هاست. نادیده گرفتن سلسله مراتب در اسلام، به معنی دور انداختن اصول اساسی اسلام است. موقعی که ما به بینش خاور دور نگاه می‌کنیم، اصول مشابه با آنچه در اسلام وجود دارد را مشاهده می‌نمائیم. هر دو مکتب چینی و بودیسم، سلسله مراتب یا شهادت مربوط به خود را دارند که نظم و انضباط را در جهان حاکم می‌کنند. در مکتب چینی، هیچ حقیقتی جز تائو وجود ندارد و در اصول بودا، هیچ حقیقتی جز بودا وجود ندارد. در بینش‌های چینی، بودا و اسلام به ترتیب تائو، بودا و خدا حقیقت مطلق هستند و بقیه امور حقیقت نیستند و هر چیزی در دنیا، از یک حالت نسبی (ونه مطلق) برخوردار است؛ مثل حالت خاکستری بین سیاه و سفید، پس فقط خدا مطلق است. بیشتر بحران‌ها و مشکلاتی که مردم در غرب و دنیای مدرن با آن مواجه‌اند، خصوصاً از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که مردم بینش خود را در مورد سلسله مراتب معنوی از دست داده‌اند. در نتیجه، مردم به این سلسله مراتب که ساختار جهان



بدون تغییر باقی مانده است. شما می دانید که چه کاری باید بکنید و چه کاری نباید انجام دهید. دین من هیچ کمکی به من نمی کند. کلیسا تقریباً هر هفته قوانین و اصول و عقاید خود را تغییر می دهد. نمی دانم چه چیز درست است و چه چیز نادرست است. من به شما رشک می برم». تعصب در قبال اسلام، در غرب ریشه ای عمیق دارد. مردم در غرب فکر می کنند که اسلام دینی مطرود، خشک و بدون هیچگونه زیبایی است. از بین بردن این تعصب و غرض ورزی مشکل است. در این راه، مقایسه بین اسلام و مسیحیت و یا یهودیت کمکی نمی کند، زیرا مردم نسبت به آن دو دین تعصب دارند و به هر حال سؤالات و انتقادات مشابهی نیز بر آنان مطرح می شود. با این وجود، بر من ثابت شده است که اگر شما اسلام را با مکتب های خاور دور مقایسه کنید، مردم دیدی متفاوت خواهند داشت و خیلی بیشتر قدر اسلام را خواهند دانست و زیبایی های آن را خواهند دید؛ همان زیبایی ها و جذابیت هایی که آنها براحتی در مکتب بودا و مذاهب چینی می بینند. اسلام، یک آموزش عالی در مورد معنویت جهانشناسی و روانشناسی دارد، مانند آنچه در آموزش های خاور دور وجود دارد. آنها با هم به خوبی مربوط می شوند. با تأکید بر این جنبه از رسوم اسلامی ما می توانیم به مردم نشان دهیم که اسلام به آرامش، نجات، عشق، صبر و زیبایی بها می دهد تا به خشونت، ظلم و تنبیه. این که کسی تحت تأثیر اشعار و نوشته های مولوی قرار نگیرد مشکل است. مکتب های خاور دور و اسلام، بیشتر از نظر آرامش و لطافت با هم مربوطند تا در خشونت ها و سختی ها، همچنین در یک نوع بینش روشن بیانه با هم مربوطند تا یک نمونه مبهم و همچنین در آرامش با یکدیگر ارتباط دارند تا در درگیری. ربط بینش عرفان در اسلام با اصول استادان بودا مشکل نیست. زمانی که اسلام از طریق رسوم و سنن خود تفسیر شود و نه از طریق تعصب تاریخی غرب، مردم فهم بهتری از اسلام خواهند داشت و اسلام را خواهند ستود؛ تا آن حد که حتی خود مسلمانان نیز رسوم خود را بهتر فهمیده و سعی خواهند کرد که سخنان و گفته های بزرگان خود را بهتر درک کنند و مورد بررسی قرار دهند. اگر آنها دست به این کار بزنند، می توانند فرهنگ غنی خاور دور را ستایش کنند. اگر قرن ۲۱ قرار است که قرن آسیا باشد، همه ما باید یک زمینه آشنایی با تمدن و فرهنگ خاور دور داشته باشیم و در مورد مسلمانان نیز واقعیت این است که آنها نمی توانند ریشه تمدن خاور دور را بدون فهم ریشه تمدن و فرهنگ خود دریابند.



است اهمیت نمی دهند. اگر آنها نفهمند که هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست، آنها نمی توانند این حقیقت که محمد ﷺ فرستاده خداست را دریابند. بنابراین، برای بسیاری، خوشحال کننده است که هرگاه اصول او را که با اهداف و منافع شان ناسازگار می باشد، رد کنند. همچنین، اگر ندانید که تانو دنیا را بوجود آورده است، دلیلی وجود ندارد که قدرت بزرگانی چون کنفوسیوس و لائوتسو Lao-Tsu را قبول کنید. اگر این اصول را قبول نداشته باشید، ارزش های اجتماعی نیز از جامعه رانده خواهند شد.

وقتی که مردم بر طبق میل خود عمل کنند، آنگاه از نفس خود پیروی می کنند. این، البته عمیق ترین معنی بت پرستی است، همانطور که رومی (جلال الدین محمد رومی) می گوید: «مادر بت ها، بت نفس شماست». یقیناً اگر مردم از نفس خود پیروی نکنند، از کس دیگری پیروی می کنند. البته هیچ کس نمی تواند انکار کند که جوامع شرقی نیز با مشکلی که جوامع غربی با آن مواجه اند روبرو هستند. جوامع شرقی نیز همان مشکل را دارند، ولی درجه بحران در جوامع شرقی کمتر است. مردمی که نسبتاً با آموزش مدرن آشنایی نیافته اند و یا تحت نفوذ وسایل ارتباط جمعی قرار نگرفته اند، به نسبت از این نوع مشکلات دورتر هستند. آنها تقریباً می دانند که چه چیز درست و چه چیز نادرست است، چه چیز روشن تر و چه چیز تاریک تر است، اما غرب این حس را از دست داده است و اگر هم تا حدودی واجد آن است، دیگر وابسته و مربوط به خدای مطلق تانو و یا بودا نیست، بلکه بیشتر بت پرستی است که این بت ها به سرعت تغییر مد زنانه تغییر می کنند.

اگر سلسله مراتب معنوی در کشورهای شرقی بدون تغییر باقی مانده است، به علت باقی ماندن ایمان به حقیقت مطلق است. برای مثال، در اسلام تعداد بسیار کمی در مورد درستی و اعتبار کلام خدا یعنی قرآن بحث می کنند؛ بنابراین، هنوز به متن قرآن با دیده احترام و افتخار نگریسته می شود، اگر چه مردم به دستورات آن به خوبی عمل نمی کنند. من نظر خودم را با ارائه یک ماجرای شخصی بیان می کنم.

روزی دو دانشجو که در یک ترم با من درس اسلام را گرفته بودند به دفتر من آمدند. یکی از آنها مسلمان بود. او شکایت داشت که چقدر مراعات شریعت و دین در آمریکا مشکل است. دیگری که دانشجوی آمریکایی بود و یک پیشینه و زمینه مسیحی داشت، بعد از شنیدن آنچه دانشجوی مسلمان بیان داشت، آهی کشید و گفت: «چرا شکایت می کنید؟ نمی دانید که چقدر خوشبخت هستید. دین شما از ابتدا تا به حال